

می‌گویند فلان بازیگر چه لباس خوشگلی پوشیده بود یا موهایش چقدر قشنگ بود، برویم بازیش را هم ببینیم! ... همین، در این حد. نمی‌خواهم خدای نکرده تماشاگرهای فهیم‌مان را زیر سوال ببرم ولی تعدادشان واقعا خیلی کم است.

برای من خیلی جالب است خانواده‌ها عموما بهترین چیزها را برای بچه‌ها در نظر می‌گیرند. از قدیم این طور بود که همیشه بهترین لباس، بهترین خوراک و ... بهترین چیزها برای بچه‌ها بود.

ولی وقتی به حوزه فرهنگ نگاه می‌کنید چه چیز خوبی را می‌بینید که برای بچه‌ها در نظر گرفته شده باشد؟ کتاب، موسیقی، تئاتر، سینما، برنامه‌های تلویزیون و ...؟ هیچ کدام. یعنی هر چه به عقب می‌رویم بهتر بودیم، ولی هر چه به جلو می‌آییم فقط پسرقت داریم به جای پیشرفت. خب آن تهیه‌کننده هم با خودش می‌گوید من پولم را از لب جوی آب نیاورده‌ام که بریزمش در کار کودک و مخاطبی هم برای دیدنش نیاید و بعد بیفتم به التماس آموزش و پرورش که بخش نامه‌ای بدهد تا بیایند فیلم را ببینند. آموزش و پرورش هم سه، چهار نفر را می‌فرستد که اصلا از فیلم سر در نمی‌آورند و از تمام آن تنها متوجه یکی از دیالوگ‌های فیلم می‌شوند که نامناسب است و فیلم را زیر سوال برده و بچه‌ها نباید این حرف‌ها را در سینما بشنوند. در نهایت تهیه‌کننده با خودش می‌گوید می‌روم سراغ سینمای بزرگسال، بچه‌ها سینما هم ندیدند، ندیدند. ماهواره جبران می‌کند!

در مقابل این اتفاقات نه زور من می‌رسد، نه زور شما. ما هم دنبال این نیستیم که کار سیاسی بکنیم. ما همیشه از این قضیه فاصله گرفتیم. در تلویزیون من به عنوان علی فروتن بازیگر، عمو فیتله‌ای و ... آدمی هستم که سعی می‌کنم بچه‌ها را از آن فضا بیرون بکشم نه این که با او از سیاست حرف بزنم. خدا را شکر هیچ وقت هم زیر بیرقی نرفتیم بایستیم و بگوییم ما زیر نظر فلانی هستیم، ما از بر و بچه‌های فلانی هستیم، ما چییم، ما راستیم، ما یک ربع به راستیم! ما یک ربع به دوازدهیم! هیچ کدام این‌ها نبودیم!

بعد از این که بالاخره اجازه ساخت فیلم سینمایی به شما داده شد، طرح یا پیشنهاد ساخت «فیتله و ماه‌پیشانی» را خودتان به آقای معریان دادید یا بالعکس؟ مجموعه‌های نمایشی‌ای که با کارگردان‌های دیگر کار کرده‌اید چطور؟ اغلب پیشنهاد ساخت از سمت شما بوده یا کارگردان‌ها؟ از روند این فعالیت‌هایتان برایمان بگویید.

حمید گلی: برای «فیتله و ماه‌پیشانی» طرحی را خانم دکتر رستگار از «فیتله» یک بیوگرافی درآورد و چون پژوهش‌گر هم هست یک خرده با مناسبات گذشته عجین کرد و به یک فرمی رسید که قرار بود تبدیل به فیلمنامه شود. در واقع شروع کار از این‌جا بود. بنا به دلایل مختلف این قضیه مسکوت باقی ماند. بعد از آن آقای نجفی که تهیه‌کننده کار بود به عنوان تهیه‌کننده دنبال کارگردان می‌گشت. آن موقع ما تلاش کردیم که سمت و سو برود به سمت قدمای خودمان که کار کرده بودند حالا مثال دارم می‌زنم به عنوان جریان کیفی‌ای است که ما دوست داشتیم مثل «آرزوهای پاتال» مثل «گره به آوازه‌خوان» چیزهایی که روی پرده سینما دیده بودیم، باشد. دلمان می‌خواست که اگر ما هم بیاییم روی پرده سینما، یک جایی داشته باشیم که به نسبت همان سال‌ها تولیدات ما باز هم کیفیتش مطلوب و چشمگیر باشد. آن زمان پنج

سینمایی برای کودک داشتیم مثل سینما فرهنگ. آن‌ها که برچیده شد تولیدات هم یکی از پس دیگری کمتر شدند. کارگردان‌هایی که ما معرفی کردیم هیچ کدام نشد؛ گفتند این گران است آن فلان است و همچنان زمان داشت از دست می‌رفت. حالا این‌هایی که می‌گویم نقد به آقای معریان و همسرشان نیست چون طرح فیلمنامه را همسر معریان نوشت اصلا منظورم این‌ها نیست. افتادیم در یک بازه زمانی کوتاه و محدود. عین کفش سیندرلا شده بود. فیلم باید ساخته می‌شد. دیگر آقای نجفی هم تهیه‌کننده یک کار سینمایی شده بود و یک ماه در تهران بود و یک ماه در یزد. خیلی زحمت برد این کار، از این باب می‌گویم خیلی



به جای هزینه در زمینه کودک،

سریال خانگی با چندین میلیارد هزینه

بسازند و ۳، ۲ تا بازیگر پول ساز بیاورند و فیلم

سینمایی کار کنند. چون می‌دانند تماشاچی

به خاطر دیدن آن آدم‌ها می‌آید. چند درصد از

تماشاچی‌های ما منتقد سینما هستند؟

منتقد سینما نه به معنای مسعود فراسی،

منتقد ابتدایی سینما. متاسفانه به سینما

آمدن اغلب مردم ما این شکل است که با هم

می‌گویند فلان بازیگر چه لباس خوشگلی

پوشیده بود یا موهایش چقدر قشنگ بود....

نمی‌خواهم خدای نکرده تماشاگرهای

فهیم‌مان را زیر سوال ببرم ولی تعدادشان

واقعا خیلی کم است.

زحمت برد بخاطر این که یک بخش‌هایی را فکر کنید کل عوامل چه هنری چه فنی خسته شده‌اند و نشسته‌اند ما با زبان روزه هنوز ایستاده بودیم که یک برداشت دیگر بگیریم. دیدیم آن‌ها نمی‌توانند ما و ایستادیم که بشود چون دوست داشتیم آن اتفاق بیفتد. در آن فرصت کم طرح آمد، نوشته شد، زحمت معریان و همسرش که خیلی تلاش کردند و در نهایت موقعی که تولید شد خورد به نوروز آن سال و می‌دانید که هر ساله قبل از اکران نوروزی اصلا یک داستان‌هایی داریم که چه فیلمی اکران شود چه فیلمی اکران نشود. خورد به داستان‌های قلاب‌های طلا و اصلا یک چیز عجیب و غریبی شد. بعد همه هم می‌گفتند که این فیلم خوبی نیست. نمی‌خواهم بگویم فیلم خوبی است اصلا منظورم این نیست. این هم مثل تمام تولیدات نه برآیند معنویت به درد ما خورد نه برآیند مالی اش به واسطه این که ما اصلا دریافتی نداشتیم، می‌گفتند آقا شکست خوردیم آقا این طوری شد آقا آن طوری شد.

علی فروتن: (به شوخی) ما کلا برای بیماران خاص کار می‌کنیم! یعنی کار می‌کنیم و دریافتی نداریم. تهیه‌کننده به یک جایی می‌رسد بعد هم می‌گوید من نبردم. همه تهیه‌کننده‌ها هم بعد از این که با ما کار می‌کنند می‌گویند ما به خاک سیاه نشستیم!

حمید گلی: یعنی خود اثر نیامد روی میز چهار تا منتقد بنشینند بگویند اینجایش خوب بود اینجایش بد بود. بعد گفتیم مگر می‌شود فیلم به درد اکران نخورد اما در فضای سینمای خانگی فروش کرد، هر کس فیلم را می‌دید میگفت چرا شماره ۲ و ۳ ندارد؟ وقتی گفتیم این چه بدی است که الان خوب است، آن موقع بد بود؟ جوابشان این بود که اندازه آنتن تلویزیون با رسانه سینما همگون نبود. کارگردانی آن ضعف داشت و... من با احترامی که برای

